



فاتح دل‌ها و دژها

سرشناسه: مرادی نیا، محمدجواد، ۱۳۴۵ - **عنوان و نام پدیدآور:** فاتح دل‌ها و دژها: زندگی‌نامه مستند سردار شهید محمدحسین ساعدی (فرمانده گردان روح‌الله) / نویسنده محمدجواد مرادی نیا. **مشخصات نشر:** قم: انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۹. **مشخصات ظاهری:** ۲۸۰ ص. ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س. م. **شابک:** - ۷۱۷۷-۶۲۲-۹۷۸-۹۲-۳ **وضعیت فهرست نویسی:** فیبا **عنوان دیگر:** زندگی‌نامه مستند سردار شهید محمدحسین ساعدی (فرمانده گردان روح‌الله). **موضوع:** ساعدی، محمدحسین، ۱۳۳۵ - ۱۳۶۲. **موضوع:** جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه **موضوع:** Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Biography -- Martyrs **موضوع:** شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات **موضوع:** Iran -- Martyrs **Diaries -- Survivors --** **موضوع:** جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات **موضوع:** Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Personal narratives **موضوع:** سرداران -- ایران -- سرگذشتنامه **موضوع:** Biography -- Iran -- **Generals رده بندی کنگره:** DSR۱۶۲۶ **رده بندی دیویی:** ۹۵۵/۰۸۴۳/۰۹۲ **شماره کتابشناسی ملی:** ۷۳۱۳۲۱۹

په‌قلم: محمدجواد مرادی نیا

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۷۷-۹۲-۳

انتشارات: شهید کاظمی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۸,۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول - پاییز ۹۹

مدیریت هنری و آماده‌سازی: مؤسسه شهید کاظمی

تمامی حقوق برای نشر شهید کاظمی محفوظ است

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱
شماره تماس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴-۶

www.manvaketab.ir | سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۱۴۱۴۴۱



@nashreshahidkazemi



باشگاه مخاطبان

www.manvaketab.ir

فهرست |

مقدمه ۷

بخش ۱

تولد تا شروع جنگ (۱۳۲۵-۱۳۵۹) | ۱۵

فصل ۱ | خلیل آباد ۱۷

فصل ۲ | مهاجرت ۲۲

فصل ۳ | خانواده ۳۰

بخش ۲

شروع جنگ تا شهادت (۱۳۶۲-۱۳۵۹) | ۳۵

فصل ۱ | زندگی زیر سایه جنگ ۳۷

۴۵	فصل ۲ طریق القدس؛ دفاع از تنگه چزابه با چنگ و دندان
۵۲	فصل ۳ فتح‌المبین؛ نبرد تن با تانک در دُویرج
۵۸	فصل ۴ رمضان؛ تأسیس گردان روح‌الله
۶۵	فصل ۵ عملیات محرم؛ نبرد حسین‌وار
۱۰۴	فصل ۶ والفجر مقدماتی
۱۲۳	فصل ۷ والفجر ۳؛ حضور مؤثر در عملیاتی محدود
۱۳۵	فصل ۸ والفجر ۴؛ نبرد سهمگین و پرتلفات در کوهستان
۱۸۱	فصل ۹ خیبر؛ عملیات در دهان اژدها
۲۲۰	فصل ۱۰ سیمای حسین
۲۴۲	فصل ۱۱ حسین از دیدگاه دیگران
۲۵۱	پیوست‌ها
۲۵۳	تصاویر
۲۷۹	منابع
۲۸۱	فهرست اعلام

گفته بود خجالت می‌کشد؛ از روی مادران، از پدران و از آنها که جوانشان را در جنگ از دست داده‌اند، آنها که نیروهای او بودند و تحت امرش در نبردها شرکت کرده و جان بر سر پیمان گذاشته بودند. جنگ هشت ساله هنوز به نیمه نرسیده بود و هیچ‌کس نمی‌دانست این آتش تا کی شعله‌ور باقی خواهد ماند، اما حسین با خود اندیشه می‌کرد که هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها آمده‌اند و رفته‌اند و او هنوز در میانه آتش و دود نفس می‌کشد، در حالی که رزمندگان بسیاری از میان دوستان، هم‌زمان و همراهان او آسمانی شده و به عالم بالا پر کشیده‌اند. می‌گفت از جان سختی خودم به ستوه آمده‌ام، از تاب‌آوری‌ام حیران مانده‌ام و از چشم در چشم شدن با پدرها و مادرهای داغداری که فرزندانشان را همراه من راهی جبهه کردند و بعداً جنازه در خون تپیده‌شان را تحویل گرفتند خجالت می‌کشم. آتش جنگ با قدرت تمام شعله می‌کشید و هیچ چشم‌اندازی بر خاموش شدن آن در افق سیاست ایران دیده نمی‌شد، جنگ هنوز چهار ساله نشده بود و حسین نیز ۲۷ بهار بیشتر نداشت، اما می‌پنداشت دیر شده است و خیلی دیر، گویی عذاب وجدان داشت، گویی جان به در بردنش از چندین عملیات سخت را غیرطبیعی می‌دانست، نزد خود چهره‌های معصوم و سرتاپا راستی و صداقت و بی‌غل و غش

همراهان و هم‌زمان خود را مجسم می‌کرد که پیش چشم او پیکر پاک‌شان به ضرب گلوله‌ای یا ترکش توپ و خمپاره و راکتی بر زمین افتاده و دیگر برنخاسته بودند؛ احمد باطنی، احمد علی‌قمری، حسین خسروی، اصغر سرمدی، محمدنبی شیخی، احمد ساعدی، محمد فلاحی، مهدی ضرغامی، حسین سراجی و ده‌ها و صدها شهید دیگر.

حسین با اصرار از خداوند شهادت می‌خواست، پدرش و دوستان و هم‌زمان نزدیکش مکرر شاهد مناجات و ناله‌های شبانه او و طلب شهادتش از درگاه الهی بودند، او خواسته دیگری نیز داشت و آن باقی ماندن پیکربی‌جانش در صحنه نبرد و بازنگشتن به زادگاهش خمین بود...

جنگ در جزیره به اوج خود رسیده بود و در کسری از ثانیه هزاران گلوله و خمپاره و بمب از سلاح‌ها شلیک می‌شد و بر زمین می‌خورد. دشمن با تمام توان به میدان آمده بود تا جلوی پیشروی رزمندگان ایران را بگیرد و آنچه را نیز در عملیات به چنگ آورده بودند باز پس بگیرد، و حسین در آن میانه، یکسره در تکاپو بود تا نقشه دشمن به فرجام نرسد و ناکامشان بگذارد؛ نیروها را جابه‌جا می‌کرد، رخنه‌گاه‌ها و مواضع خطر را شناسایی می‌کرد و برایشان چاره‌ای می‌ساخت، حواسش به همه جا بود، به تدارک نیروها، به پشتیبانی، به تخلیه مجروحین و شهدا، به تقویت روحیه بچه‌ها؛ بچه‌هایی که دو سه شبی می‌شد نخوابیده و همه‌اش جنگیده بودند... و در این میان خودش نیز هرگاه لازم می‌شد مانند یک رزمنده و تک‌تیرانداز شلیکی به سوی دشمن... حسین و نیروهایش در دهان اژدها می‌جنگیدند؛ تعبیری که مهدی زین‌الدین فرمانده لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام درباره عملیات خیبر به کار برد. و جنگ با اژدها بسیار خطیر بود و سخت، صبر ایوب پیامبر می‌طلبید و جسارت رستم داستان...

دریای وجود حسین سخت به تلاطم افتاده و در دلش غوغایی برپا بود، هر لحظه در نقطه‌ای از خط دیده می‌شد و دستوری صادر می‌کرد... یارانش را صدا می‌زد، به هر کس مأموریتی می‌داد. گاهی پشت بی‌سیم چیزی می‌گفت، گاهی با اشاره دست جایی را نشان می‌داد و... تا آن که ناگهان بر زمین افتاد... گلوله‌ای سرخ درست وسط پیشانی‌اش نشست و چند قطره‌ای خون بیرون زده بود. به همین سادگی، نه فرصت فریادی و نه ناله‌ای؛ جسمش بر خاک افتاد، غلتی کوتاه زد و روحش پرکشید.

بهترین مرگ، مرگ سرخ، یا همان شهادت. مرگی سرخ پس از جهادی مقدس علیه دشمنی متجاوز؛ یعنی درست همان طور که خود خواسته بود... خط شلوغ بود و پرخطر، هر لحظه پیکر رزمنده‌ای بر زمین می‌افتاد و آتش بازی دشمن هم بی‌وقفه ادامه داشت. امکان انتقال جنازه‌ها وجود نداشت، اما با این حال، یاران حسین، پیکر فرمانده محبوب‌شان را به هر سختی و جان‌کدنی بود دو سه کیلومتری به عقب آوردند، یعنی تا آن جا که قایق‌های امدادی می‌توانستند جلو بیایند و مجروحان و شهدا را تخلیه کنند. بچه‌ها خیالشان راحت شد که پیکر فرمانده را از معرکه دوره کرده‌اند و جنازه با نخستین قایق به پشت جبهه برمی‌گردد... قایق امداد که از خط برگشت چند پیکر مجروح و شهید از آن تخلیه شد، یعنی همان‌هایی که حسین نیز در میان‌شان بود، اما این جا کسی جنازه حسین را ندید. معلوم نشد چرا این‌گونه شد و چرا پیکر شیر شجاع گردان روح‌الله در جزیره باقی ماند.

حالا نیروها هم کمی عقب نشسته و دیگر دسترسی به آن نقطه غیرممکن شده بود، هرگونه تلاشی برای بازگرداندن جنازه شهید حسین ساعدی به پشت جبهه ناممکن ماند؛ درست همان طور که خود آرزو کرده و از خدا خواسته بود. خیلی‌ها به یاد آوردند که حسین گفته بود از روی پدران، مادران و همسران شهدای مفقود،

یعنی آنان که پیکر پاکشان هیچ‌وقت به وطن بازنگشت خجالت می‌کشد. آن روز، جمعه، پنجم اسفند ۱۳۶۲ بود، جزیره مجنون، محصور میان آب‌ها و نیزارهای هورالعظیم، در جنوب شرقی عراق.

داستان تألیف این کتاب از اوایل سال ۱۳۹۶ آغاز شد؛ زمانی که دوست عزیزم حبیب ساعدی تلفنی درخواست کرد چند دقیقه‌ای جلوی دوربین، خاطراتم از شهید حسین ساعدی را برای پروژه‌ای که در دست انجام داشتند بیان کنم. در روز موعود در ساختمانی که اطراف میدان ولی عصر تهران بود حاضر شدم و خاطرات نه چندان مفصلم را که البته غباری سی و چند ساله بر آن نشسته بود از کوچه پس‌کوچه‌های ذهنم بیرون کشیدم و تقدیم کردم. در آن جلسه برادرم محمدعلی و دوست دیگرمان علی اکبری نیز حضور داشتند و تجدید خاطره‌ای از دوران فراموش نشدنی جنگ و حاشیه‌های تلخ و شیرینش شد.

چندی پس از آن جلسه، به درخواست حبیب، جلسه‌ای تشکیل شد که در آن علاوه بر او، ابوالفضل ساعدی، خواهرزاده شهید حسین ساعدی و یکی دو نفر دیگر هم حضور داشتند. در آن جا ابوالفضل ساعدی درخواست کرد که در طرح تدوین زندگینامه شهید ساعدی همکاری کنم و نگارش متن آن را بپذیرم. پیشنهاد خوبی بود، از این نظر که من همیشه خود را مدیون شهدای عزیز دانه‌ها و می‌دانم که روزگاری توفیق دوستی و همراهی و هم‌رزمی با یکدیگر را داشتیم و زنده نگه داشتن یاد آن عزیزان را وظیفه‌ای تعطیل‌ناپذیر برای خود می‌دانم؛ چه این که اعتقاد دارم آنانی که با شجاعت و شهامت و از خود گذشتگی پای دشمن متجاوز را شکستند و او را در مرزهای خودش زمین‌گیر کردند بر همه مردم ایران، چه در حال حاضر و چه در آینده حقی انکارناپذیر دارند و ادای این دین و حق،

وظیفه تک تک مردم ایران است. گذشته از این، شهید ساعدی فرمانده من بوده است و افتخار داشته‌ام در عملیاتی، قدم به قدم در کنار او و پشت سرش گام بردارم. من شاهد دست کم رقم خوردن یک برگ از دفتر زندگی کوتاه، اما پرحادثه او بوده‌ام و بر من فرض است که آنچه را دیده‌ام بگویم و بنویسم. به علاوه باید اقرار کرد که با گذشت بیش از سه دهه از پایان جنگ، هنوز اثر درخور و شایسته‌ای در حوزه نوشتاری و کتاب پدید نیامده است که در آن نقش مردم شجاع خمین و رزمندگان گردان روح‌الله در تحولات جنگ هشت ساله ایران و عراق را به درستی بازگفته و بازنوشته باشد، هرچند نمی‌توان انکار کرد که کارهایی پراکنده صورت گرفته است.

پس مجموعه این دلایل موجب شد پیشنهاد آقایان ساعدی را با علاقه بپذیریم و آن را فرضی بدانم برای انجام دین به رزمندگان شجاع گردان روح‌الله به فرماندهی شهید بزرگ حسین ساعدی.

حُسن کار این بود که دوستان، اطلاعات قابل توجهی در قالب مصاحبه شفاهی، نامه‌ها، یادداشت‌ها و اسنادی پراکنده جمع کرده و بخش قابل توجهی از راه رفته بودند. اطلاعات موجود را تحویل گرفتم و در اولین گام، آنچه به صورت شفاهی ضبط شده بود را با همکاری دوستان بردل کاغذ ثبت کردم. فیش برداری موضوعی، تکمیل نواقص اطلاعات و اقدامات دیگری که لازمه تدوین اثری تاریخی است انجام گرفت و کار تألیف شروع شد. در این وقت برای تألیف کتاب این منابع را در اختیار داشتم:

- ده‌ها ساعت مصاحبه شفاهی با اعضای خانواده شهید ساعدی (شامل پدر، مادر، همسر، فرزندان، خواهر و...) هم‌زمان، دوستان و تعدادی از فرماندهان و مسئولان وقت لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع).

- یادداشت‌های دست‌نویس ارزشمند شهید ساعدی که در آنها خلاصه‌ای از

خاطرات خویش از ابتدای جنگ تا پایان عملیات والفجر ۴ (یعنی حدود دو، سه ماه پیش از شهادت خود) را به اختصار ثبت و ضبط کرده بود.

- اسناد و مدارک پراکنده‌ای همچون اوراقی از پرونده شهید در بنیاد شهید، وصیتنامه شهید و...

- چند کتاب و منبع کتابخانه‌ای (که فهرست آنها در بخش کتابنامه در پایان کتاب آمده است) که مهم‌ترین آنها «گزارش عملکرد لشکر علی ابن ابیطالب علیه السلام در دوران دفاع مقدس» بود.

نگارنده بخش عمده‌ای از فصل مربوط به عملیات والفجر ۴ را براساس مشاهدات و خاطرات خویش نگاشت و در برخی دیگر از قسمت‌ها نیز به فراخور اطلاعاتی که داشت از آن بهره گرفت و آنچه می‌دانست بر صفحه کاغذ آورد.

کار تدوین و تألیف کتاب به دلیل مشغله‌های فراوان نگارنده اندکی به طول انجامید، اما با توفیقات الهی و همراهی آقایان ابوالفضل و حبیب ساعدی و آقای رنجبر سرانجام در آخرین روزهای سال ۱۳۹۷ به سرانجام رسید و برای تایپ به ماشین‌نویس سپرده شد. البته چاپ اثر نیز به تعویق افتاد و این باعث گردید تا یک سال و نیم بعد، یعنی در ایام تاسوعا و عاشورای ۱۳۹۹ ویرایشی دیگر روی آن انجام گیرد.

آنچه نگارنده در این جا باید صادقانه اعتراف کند این است که قلمش در توصیف و معرفی کامل شخصیت شهید ساعدی و روحیات و مجاهدت‌ها و نقش او در تحولات جنگ هشت ساله ایران و عراق واقعاً ناتوان و ضعیف بوده است و هیچ قلمی قادر نخواهد بود جزئیات تمام لحظه‌های عجیب و خطیر این سردار بزرگ در بزنگاه‌های حساس عملیات‌ها را توصیف و ترسیم کند؛ عملیات‌هایی که وی در خلال آن صدها رزمنده را به سوی اهداف هدایت و فرماندهی می‌کرد و یا آنان را از حلقه محاصره کامل دشمن نجات می‌داد.

بدین ترتیب، نگارنده، اثر حاضر را صرفاً مروری، البته کاملاً مستند و منطبق با واقعیت، بر سرفصل‌های مهم زندگی شهید حسین ساعدی می‌داند و امیدوار است پژوهشگرانی دیگر در فرصت‌هایی مناسب به جنبه‌ها و ابعاد مختلف شخصیت و زندگی این عزیز سفر کرده و قهرمان واقعی جنگ بپردازند. همچنین باید گفت که بخش‌هایی از زندگی شهید ساعدی ظرفیت ساخت فیلم‌های داستانی جذاب و یا نگارش رمان را دارد که امید است در این جهت نیز علاقه‌مندان اهل فن انجام وظیفه نمایند.

محمد جواد مرادی نیا - اسفند ۱۳۹۷

ویرایش نهایی - عاشورای ۱۳۹۹